



صفحه‌های ۴۴ و ۴۵ کتاب درسی

املا و دانش زبانی

۱ در هر ستون، حرف نخست کلمه‌ها را بردارید؛ از راست به چپ در کنار هم قرار دهید تا یک واژه از متن درس به دست آید.

فروش	حاشیه	میهن	وطن
دوران	فرسوده	دلیرانه	سرعت
ادبیات	ظلم	انتقال	عملیات
کهن		فوراً	تلفظ
اتفاق		عقب	
رکاب			
فداکار	حفظ	مدافع	وسعت

۲ با توجه به متن درس، جدول زیر را کامل کنید.

واژه‌های بدون نقطه	واژه‌های یک نقطه‌ای	واژه‌های دو نقطه‌ای	واژه‌های سه نقطه‌ای
همه	هدف	انسان	رسیدن
دلاور	روزگار	قله	دلیرانه
محاصره	فداکاری	وسعت	شهر
علی	فوراً	صورت	تانک
راه	درنگ	دیار	گورستان
مردم	خاطره	نبرد	عقب
مرد	الکن		توان

۳ متن زیر را بخوانید و هر جایی که لازم است، در آن از نشانه‌های «. ، : ؟ !» استفاده کنید.

یک روز غروب ... وقتی دهقان از مزرعه به خانه برمی‌گشت از لانه‌ی غازها صدایی شنید ... دهقان از جا پرید و گفت: «چه صدای عجیبی ...! حتماً روباه است ...»

سپس به طرف لانه‌ی غازها دوید ... روباه را از لانه‌ی غازها بیرون کرد ... در را که باز کرد ... گفت: «دختر خوب ...! روباه می‌گوید: امروز صبح که غازها را به چرا می‌برد ... شال زیبایی سر کرده بودی ... یا شالت را می‌دهی یا همه‌ی غازها را می‌برم ...»

دخترک با ناراحتی گفت: «مگر روباه هم شال سر می‌کند ...؟»

دهقان گفت: «من نمی‌دانم ... حالا که چشمش دیده و دلش خواسته است.»

۳ فهم خود را از ضرب‌المثل «هر که بامش بیش، برفش بیش‌تر»، در یک بند بنویسید.

هر کس قدرت و امکانات بیش‌تری داشته باشد، در دسر بیش‌تری خواهد داشت؛ زیرا انرژی و وقتی که باید برای استفاده از این امکانات و نگهداری آن‌ها صرف کند، بیش‌تر از کسی است که این امکانات را ندارد.

درک متن

صفحه‌ی ۶۸ و ۶۹ کتاب درسی

الف) متن زیر را با دقت بخوانید.

آن سوی جنگل‌ها، روستای کوچکی بود. در آنجا رسم بود که افراد پیر و از کار افتاده را در خانه‌ی دور افتاده‌ای نگهداری کنند.

در این روستا، دهقان جوانی با پدر پیر و پسر کوچکش زندگی می‌کرد. پدر او دیگر نمی‌توانست کار کند. دهقان جوان تصمیم گرفت او را به آن خانه ببرد.

فردای آن روز، پدرش را سوار گاری کرد و به راه افتاد. وقتی که به آنجا رسیدند، مقداری آب و غذا برای او گذاشت و برگشت. در راه به یاد پیری خودش افتاد و گفت: «انصاف نیست، یک روز ممکن است پسرم همین بلا را سر من بیاورد».

دهقان جوان برگشت و پدر را با خود به خانه آورد و او را در زیر زمین خانه‌اش پنهان کرد.

پس از مدتی بیش‌تر مردم روستا بیمار شدند. وقتی پیرمرد خبر را شنید، گفت: «بیماری به خاطر آب آلوده است. به سر چشمه بروید و راه آب را عوض کنید». دهقان جوان حرف‌های پدر را به مردم گفت. آن‌ها مسیر آب را تغییر دادند و سلامتی به روستا بازگشت.

مدتی گذشت. فصل کاشت فرارسید. پدر پیر به پسرش گفت: «اگر امسال مردم به جای گندم ذرت بکارند؛ سال بعد زمین دوباره قوت پیدا می‌کند و محصول گندم زیاد می‌شود».

مردم همان کاری را کردند که پیرمرد گفته بود. سال بعد آسیاب‌ها پر از دانه‌های گندم شدند. مردم روستا جشن گرفتند و به‌خانه‌ی دهقان آمدند و گفتند: «تو خیر مردم روستا را از همه بهتر می‌دانی پس کدخدای ما هستی». دهقان گفت: «اما من کاری نکرده‌ام، این فکر پدرم بود». مردم با تعجب گفتند: «مگر او را به آن خانه نبرده‌ای؟»

دهقان جوان ماجرا را تعریف کرد و گفت: «درست است که پدرم از کار افتاده است؛ اما چیزهای زیادی می‌داند». از آن روز مردم تصمیم گرفتند که پیرمردها و پیرزن‌ها را پیش خود نگه دارند.

ب) با توجه به متن به سؤالات زیر پاسخ دهید.

۱ در سطر اول کلمه‌ی «آنجا» به چه چیزی اشاره می‌کند؟ روستای کوچک

۲ کلمه‌ی «او» به چه کسی یا چه چیزی اشاره می‌کند؟ پدر دهقان جوان

۳ کلمه‌ی «تو» به چه کسی یا چه چیزی اشاره می‌کند؟ دهقان جوان

۴ در بند سوم کلمه‌ی «آنجا» به چه چیزی اشاره می‌کند؟ خانه‌ی دور افتاده

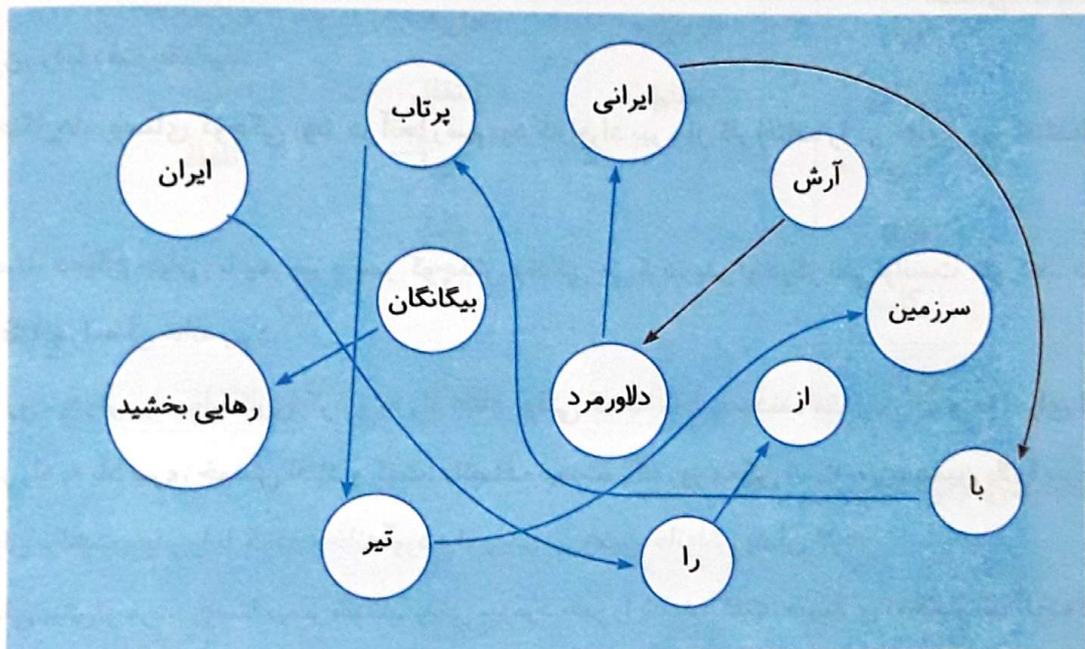
۵ در دو بند آخر متن، دور نشانه‌های ربط خط بکشید.

حروف ربط این دو بند عبارت‌اند از: ک / و / پس / اما، که در متن مشخص شده‌اند.

صفحه‌ی ۵۰ کتاب درسی

هنر و سرگرمی

۲ مانند نمونه واژه‌ها را با فلش به هم وصل کنید و یک جمله بسازید.



جمله آرش، دلورمرد ایرانی، با پرتاب تیر سرزمین ایران را از بیگانگان رهایی بخشید.